

دموکراسی و جامعه مدنی

دکتر محمد حریری اکبری

عضو هیأت علمی دانشگاه

دست کم در غرب «آبراهام لینکلن» به ارائه بهترین تعریف از «دموکراسی» شهره است. وی بر آن بوده که «حکومت مردم، بر مردم و برای مردم» (هودسن، ۱۹۶۵، ص. ۹۸) به کامل ترین وجه می تواند دموکراسی را معرفی نماید. سیستم سیاسی متشکله در چارچوب این تعریف، در مضمون خود هم معنای «آزادی و هم معنای «مشارکت جمهور مردم» یک جامعه را دارد. آزادی، اصل اساسی یا ارزش مادر یا برترین خیر موجود در هر جامعه است که همگان حق برخورداری از آن را دارند. همین برخورداری خود موجب باز تولید دو معنای یاد شده در مضمون دموکراسی است. یعنی با وجود و پایداری آزادی، آگاهی بر «حقوق اولیه سیاسی» (Dahi, 1989, P.170) پدیدار و مستقر می شود. همچنین با مشارکت جمهور مردم در انجام کارها، نه تنها حقوق مزبور در عمل تحقق می یابند، بلکه «ساختارهای اجتماعی و سیاسی» لازم برای احقاق آن ها تشکیل می شوند.

در صورت متحقق شدن دو معنای یاد شده است که مردم انگیزه، علاقه، گنجایی، توان و صلاحیت شرکت در «اداره امور عمومی» را پیدا می کنند. پس سیستم سیاسی افراد را پرورش می دهد و افراد نیز متقابلاً سیستم را می پروراندند. بالندگی هر دو زمانی می تواند به بهترین وجه صورت پذیرد که تعامل مورد اشاره بی هیچ گونه مانعی در جامعه جریان یابد. از این رو می توان گفت دو «پیش شرط» برای پیدایی و پیاده شدن دموکراسی لازم است: شرط اول «آگاهی مردم» و شرط دوم «تشکیل و تکوین ساختارهای اجتماعی و سیاسی» است. جوامع انسانی طی درازنای تاریخ، برای کنترل اجتماعی هر دوی این پیش شرط ها، ابزاری یافته و به

کار بسته‌اند. برای ایجاد و تقویت شرط اول ابزار «اخلاق» و برای نهادینه شدن شرط دوم ابزار «قانون» کم و بیش به طور جهانشمول رواج یافته‌اند.

□ دموکراسی چیست؟

واژه دموکراسی از یونان باستان ریشه می‌گیرد. حدود دو هزار و پانصد سال پیش در آن دیار، واژه فوق به معنای «حکومت مردم» یا «قدرت مشروع همگانی» به کار می‌رفت. در دولتشهر آتن که به عنوان گهواره دموکراسی معروف شده، کلیه شهروندان، آزادانه و مستقیم در تصمیم‌گیری‌ها برای اداره امور عمومی شرکت می‌کردند. ولی بعدها به ندرت دیده می‌شود که افراد به طور مستقیم در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنند، که ظاهراً به دلیل بزرگ‌تر شدن جوامع، امکان این نوع مشارکت از افراد سلب گردیده است. لذا در بسیاری جاها «دموکراسی نمایندگی» جای‌الگوی سر مشق را گرفته، رفته رفته انتخابات و اعمال نظارت و کنترل به واسطه نمایندگان مردم به صورت ابزار و شیوه عمل دموکراسی در آمده است و مشروعیت، ناشی از حمایت همگان، شناخته شده که توسط انتخابات معین می‌شود. با این همه حتی در پر مدعاترین دموکراسی نمایندگی در جهان امروز، عمل با نظریه خیلی نمی‌خواند. چنان که «... در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۸ (ایالات متحده) فقط ۵۷ درصد از آمریکاییان واجد شرایط رأی دهی شرکت کردند (Macionis, 1991, P.484) که این درصد بنا به اصطلاح متخصصین جامعه‌شناسی سیاسی، موجودیت «اکثریت خاموش» چشمگیری را نشان می‌دهد.

امروزه سیستم‌های دموکراتیک اغلب در جوامع صنعتی رواج یافته‌اند که با کاربرد مقیاس‌های جهانی ثروتمند محسوب می‌شوند (Hannan and Carrol, 1981, PP.19-35). این گونه جوامع دارای اقتصادی به شدت تخصصی شده و مردمی باسواد هستند. این ویژگی‌ها فراهم آورنده مشارکت وسیع مردم در سیستم سیاسی به شمار می‌روند. علاوه بر این در هر جامعه صنعتی طیف وسیعی از سازمان‌های رسمی مأمور پیش بردن منافع خود در عرصه سیاسی می‌شوند. بدینسان در مقایسه با تمرکز بیش از حد قدرت در سیستم‌های سیاسی سنتی که در جوامع کشاورزی رایج است. جوامع صنعتی صاحب سیستم سیاسی پیچیده‌تر و پراکنده‌تر هستند (پلورالیسم سیاسی)، به همین جهت نیز در حکومت‌های دموکراتیک امروزی، اداره امور عمومی با شیوه‌های دیوانسالارانه وزین‌تر و ابزار کارآمدتر انجام می‌پذیرند. دیوانسالاری یا به اصطلاح تافلر «حزب نامرئی» (تافلر، ۱۳۷۱ ص. ۴۳۸) عنصر

یا عامل ضروری انجام فعالیت‌های روزافزون حکومت به شمار می‌رود. بارزترین نمونه و مصداق این رشد و توسعه، دیوانسالاری حکومت فدرال ایالات متحده آمریکا است.

(Scaff,1981,PP.1286-1289;Etzioni - Halevy , 1985)

□ انواع دموکراسی

البته دموکراسی منحصر به سیستم سیاسی موجود در آمریکا نیست، بلکه انواع گوناگونی از آن مورد عمل و تجربه کشورهای ریز و درشت است. از این میان سه نوع سیستم سیاسی دموکراتیک متفاوت را می‌توان تشخیص داد:

۱- در نوع اول که با نام «دموکراسی خلقی» یا «دموکراسی سوسیالیستی» معروف شده، حکومتی دموکراتیک گفته می‌شود که تصمیمات و اقدامات آن در خدمت «منافع راستین» مردم جامعه باشد. حال ممکن است برگزاری انتخابات و مراجعه به آراء عمومی، نمایشگر مشارکت مردم نباشد. با به کار گرفتن چنین تعریفی از دموکراسی حکومت کنونی چین، ویتنام و کوبا با حکومت‌های اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی سابق و آلمان شرقی سابق حکومت دموکراتیک نامیده شده‌اند. حکومت شوروی سابق ادعا می‌کرد با استقرار دستگاه «سانترالیسم - دموکراتیک» (democratic - centralism apparatus) منافع راستین توده کشف، شناسایی و مورد پی‌گیری و احقاق قرار می‌گیرد.

۲- دومین نوع دموکراسی در واقع بدیلی برای نوع سوم آن است که توسط «جوزف شومپتر» به طور آگاهانه به این نحو مفهوم بندی شده: «... شیوه دموکراتیک عبارتست از استقرار ترتیبات نهادی برای نیل به تصمیمات سیاسی که در آن‌ها افراد [از جمله رهبران] قدرت تصمیم‌گیری را با مبارزه و رقابت در کسب آراء مردم، بدست می‌آورند» (Schumpeter,1950,P.269). گاه این نوع از سیستم سیاسی را «دموکراسی نمایندگی» و گاه آن را «دموکراسی نخبه‌گرایانه» می‌خوانند. این مدل کم و بیش نمایانگر سیستم سیاسی موجود در ایالات متحده آمریکا و مورد پذیرش رسمی و کاربرد آموزشی در کتابهای دانشگاهی و علمی آن کشور است.

۳- در نوع سوم، واژه دموکراسی رژیم‌هایی را تعریف می‌کند که تا حد ممکن به تعریف آرمانی ارسطو از این واژه، یعنی «حکومت اکثریت» نزدیک می‌شوند. حکومتی دموکراتیک به شمار می‌رود که در آن اکثر شهروندان به طور مستقیم در اداره امور یا تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داشته باشند. این نوع سیستم سیاسی «دموکراسی مستقیم» یا «دموکراسی مشارکتی»

خواننده می‌شود و برخی برآنند که حتی در یک جامعه نوین و پیچیده هم باید استقرار یابد. هواداران این نوع دموکراسی معتقدند یگانه راه تأمین و تضمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی عبارت از این است که «خواسته‌های مردم» به کرسی بنشینند. این مهم زمانی برآورده می‌شود که آزادی و رفاه برای شمار هر چه بیشتری از اعضای جامعه فراهم آمده، رفته رفته تعمیم یابد. می‌توان برخی از جوامع موجود در شمال اروپا، مانند انگلیس و سویس را به عنوان مثال و مصداق این نوع از سیستم سیاسی نام برد. طی سال‌های اخیر برخی از اندیشمندان سیاسی با نظریه پردازی در مورد این نوع از دموکراسی، نه تنها آن را از نو مفهوم بندی کرده‌اند، بلکه تلاش چشمگیری در جهت آرمانی کردن آن به عمل آوردند (مکفرسون، ۱۳۷۶؛ ص. ۸ و ص. ص. ۱۴۷ - ۱۷۶)

۱۱ آسیب‌شناسی دموکراسی

تجربه‌های عملی نشان می‌دهند در جوامعی که آزادی «عرف اعلی» شمرده می‌شود و جایگاه فرهنگی جا افتاده و والایی دارد، گروه‌های گوناگون اجتماعی دارای منافع متفاوت و گاه حتی متضاد، تشکیل می‌یابند. از این رو آزادی زمینه ساز پیدایی «گروه‌های ذینفع» و در مواردی موجب فعالیت و بیش از حد فعال شدن «گروه‌های فشار» می‌شود. چشم و هم چشمی و مبارزه این گروه‌ها است که حتی تهدیدهای بر دو پایه اصلی دموکراسی - آزادی و مشارکت جمهور مردم - عارض می‌کنند. چاره‌ای که ملل گوناگون در درازنای تاریخ برای حل مسأله اخیر جسته و بکار بسته‌اند دیوانسالارانه کردن اداره امور عمومی است. ولی با به کار بستن این راه حل، کار و بار حکومت یا تشکیلات اداری بیشتر و سنگین تر می‌گردد. همین رویداد تناقض قضیه را آشکار می‌سازد. چه، پیاده شدن دموکراسی ضرورتاً سیستم سیاسی را به وجود نمی‌آورد که با «جامعه مدنی» همخوان باشد. چون برداشت‌های اندیشمندان از جامعه مدنی تفاوت‌های آشکاری دارد که با ملاحظه و بررسی آن‌ها، رابطه‌های منفی یا شکاف‌های موجود بین دموکراسی و جامعه مدنی نمایانده می‌شوند. استادان معاصر دانشگاه پاریس بر این عقیده‌اند که: «...دولت [حکومت] هر چه کوچک‌تر و سبک‌تر باشد، جامعه مدنی سهل‌تر و بهتر پیاده می‌شود» (Badie and Birnbaum, 1983, PP. 121-134). با چنین برداشتی از جامعه مدنی، این نوع جامعه با نوع اول و دوم دموکراسی («خلتی» و «نمایندگی») رابطه منفی و متناقض دارد. ولی با نوع سوم آن («مشارکتی») رابطه مثبتی داشته، همخوان است. در دموکراسی‌هایی که دیوانسالاری گسترده و بار سنگین دخالت بیشتر حکومت در اداره امور

عمومی پذیرفته می‌شود، جایی برای تحقق بخشیدن به آرمان‌های مدنی باقی نمی‌ماند. از این روست که استادان یاد شده معتقدند: «... از آنجایی که بریتانیای کبیر دارای کوچک‌ترین دولت [حکومت] است، باید برترین نمونه حکومت در جامعه مدنی شمرده شود» (Badie and Birnbum, 1983, PP.121)

□ جامعه مدنی چیست؟

نخست باید منظور و برداشت خود را از جامعه مدنی روشن‌تر سازیم تا معنی و مفهوم آن دقیق‌تر شناخته شود. جامعه مدنی با دو برداشت، قابل تعریف و تشریح است که در اینجا آن‌ها را (الف) برداشت محدود و (ب) برداشت وسیع می‌نامیم. در برداشت محدود، این مفهوم از دیدگاه نظریه پردازان اجتماعی و سیاسی تعریف شده و به عنوان بخشی از جامعه قلمداد می‌شود که طی ادوار اولیه سرمایه داری در برخی از جوامع پیشرفته آن زمان تحقق یافته است. البته اکثر دستاوردهای مدنی این بخش از جامعه که «عرضه عمومی» «گستره همگانی» نیز خوانده شده، مبانی دستاوردهای مدنی جوامع پیشرفته امروزی را به وجود آورده‌اند. اکنون هم اگر این واژه و مفهوم آن، مجدداً در سطح جهانی طرح و عنوان می‌شود، به همین معنی مورد نظر است. علل طرح مجدد مفهوم جامعه مدنی را با این معنا همان طور که اهل اندیشه و نظر جمع بندی کرده‌اند، می‌توان در پیدایی سه دسته از عوامل برشمرد: (الف) به قدرت رسیدن حکومت‌های «راست جدید» در چندین کشور اروپایی غربی و آمریکای یکی دو دهه گذشته. (ب) فروپاشی الگوی سوسیالیسم دولتی در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی سابق و برخی از امارش. (ج) ظهور «جنبش‌های اجتماعی جدید» در سرمایه داری پیشرفته (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۷، صص ۳۴-۳۷).

ولی برداشت وسیع، مفهوم تا حدی گسترده‌تر را شامل می‌شود. با این برداشت جامعه مدنی به مفهومی تلقی می‌شود که دستاوردهای مدنی، کم و بیش در کلیه سطوح و گوشه کنار جامعه گسترده شده باشد؛ یعنی بر اساس آگاهی بالای اکثریت جامعه و نهادینه کردن ساختارهای اجتماعی و سیاسی پیشرفته، حفظ و حراست از عزت نفس و کرامت انسانی در جامعه، رفته رفته شامل حال اکثریت و حتی همگان گردد. دغدغه انسانی زیستن انسان‌ها و برخورد انسانی با انسان‌ها، به دل مشغولی همگان یا دست کم اکثریت تبدیل شود. بدیهی است که تشکیل جامعه مدنی به مفهوم اولی، سرآغاز حرکت به سوی جامعه مدنی به مفهوم دومی است. پس برای ایجاد و پروراندن یک جامعه مدنی راستین، جز استقرار جامعه مدنی اولی و

نهادهای مربوطه‌اش (بر اساس برداشت محدود) گزیری نیست. به عبارت دیگر اقدام در جهت دستیابی به جامعه مدنی با برداشت وسیع، خواهی نخواهی از مسیر تشکیل و استقرار جامعه مدنی با برداشت محدود می‌گذرد. از این رو شاید بهترین کار برای شناختن و شناساندن جامعه مدنی، معرفی شاخص‌ها یا خصیصه‌های این جامعه باشد.

□ شاخص‌های جامعه مدنی

۱- نخستین شاخص چنان که گذشت، هر چه کوچک‌تر بودن حکومت مرکزی در جامعه است. چون استقرار آن، توان خود - حکومتی یا خود - گردانی در سطوح گوناگون یک جامعه را به ارمغان می‌آورد که آن هم بلوغ یافتن سیاسی، اقتصادی و اداری شهروندان را موجب می‌شود. با پیدایی و پیاده شدن این توان در کلیه سطوح یا اکثر سطوح جامعه است که دیگر دولت متمرکز و مقتدر موجودیت نمی‌یابد و اکثریت، امکان و مجال مشارکت در اداره امور عمومی را پیدا می‌کنند. همین تجربه سبب‌ساز پیدایی و پرورش جامعه مدنی می‌شود. حفظ و حراست از آزادی‌ها و هویت‌های فردی و جمعی از این طریق به بهترین وجه انجام می‌پذیرد. البته در کشورهایی که بنا به علل جغرافیایی و تاریخی، دولت همواره دایر و مدار مرکزیت و تمرکز قدرت بوده، امکان پیاده ساختن جامعه مدنی ضعیف است. اما برعکس در کشورهایی که علل یاد شده موجب باندگی و تداوم بافت اجتماعی فئودالی / خان‌خانی / ملوک‌الطوایفی شده و جداسری واحدهای خود - گردان یا خود - مدیر را کم و بیش به صورت سنت یا عرف در آورده، امکان تحقق یافتن و شکوفایی جامعه مدنی بسیار زیاد است. بارزترین مصداق بین کشورهای اروپایی، جامعه انگلیس در مقایسه و یا در برابر جوامع فرانسه، آلمان و اسپانیا است که در جامعه اولی، برعکس سه جامعه دیگر، تا خاتمه سده نوزدهم دولت مرکزی و مقتدری بوجود نیامد.

(Mac Kenzie and Grave, 1957; Roberts, 1960;)

Abramoviz and Eliesberg, 1957; Barker, 1944; Urry and Wakeford, 1973;

Birnbaum, 1978; Gladden, 1967; Self, 1973; Guttsman, 1974; Crewe, 1974;

در جهت استدلال بیشتر و تقویت موضع مورد بحث، می‌توان افزود در گذشته نزدیک دولت‌ها، به ویژه دولت‌های به اصطلاح جدید، با نام «ملت سازی» (Nation Building) در واقع به «دولت سازی» (ایجاد دولت مرکزی مقتدر و محتمم) پرداخته‌اند و عنوان ملت سازی یا استفاده از ایدئولوژی ملت پرستی و ملیت خواهی (Nationalism) فقط صورت‌تکی برای

پوشاندن جهت اصلی دولت سازی بوده، تا فشارها و هزینه‌های انسانی و مدنی ناشی از این حرکت سیاسی معلوم نشود. در هر زمان و مکانی که جریان ملت سازی با مرام ملیت و ملیت پرستی، به جریان برتر و حاکم در جامعه مبدل شده، فراز آمدن یک حکومت مرکزی مقتدر به بهای پایمال شدن حقوق مدنی اقلیت‌ها و حتی اکثریت‌های مغلوب بوده و حتی فرد و فردیت نیز در برابر این جریان رنگ باخته است. بی سبب نیست که متفکران سیاسی معتقدند «... وسعت دولت جدید فرد را به صورت صدای فریادی در بیابان برهوت در می‌آورد» (لاسکی، ۱۳۴۷، ص. ۶۸). پس موجودیت و تقویت آزادی‌ها و هویت‌های فردی و جمعی در جامعه، با اندازه بزرگ و وسعت زیاد دولت / حکومت، چندان سازگار نیست. جامعه مدنی به جامعه‌ای گفته می‌شود که بتواند سبب ساز شکوفائی کلیه استعداد‌های موجود در میان اعضاء جامعه شود. در این راستا هیچ فردی و حتی هیچ استعدادی از هیچ فردی، نباید نا شناخته و ناشکفته بماند. همچنین هیچ هویتی نباید مطرود و نابود گردد. چون همه آن‌ها در مجموع سرمایه‌ها و ذخائر جامعه به شمار می‌روند. سازماندهی نیروها و ساماندهی اجتماعی در کشورهایی نظیر انگلیس و سوئیس که ساختارهای کنونی اجتماعی و سیاسی را به وجود آوردند، برای نیل به چنین منظوری پدیدار شده‌اند.

۲- دومین شاخص، پذیرش و موجودیت تکثر / چندگرائی (Pluralism) است. چه تحقق تکثر عمده‌ترین باز دارنده عملکرد یافتن شیوه‌های مونیستی سازماندهی و اداره اجتماع به شمار می‌رود. امکان و عرضه چند نظر و طرح برداشت‌های گوناگون از مسائل حیاتی جامعه را فراهم می‌آورد که محصول اندیشه‌های متفاوت و پرورش یافتن آن‌ها است. در هر جامعه که سنت‌ها یا عرفهایی از این قبیل نهادینه شوند، تساهل در مورد «دگراندیشی» و تحمل «انتقاد» و تأمل درباره آن، مانع بروز گرایش‌های جزم‌اندیشانه و جزم‌گرایانه می‌شود. انتقاد بهترین و کارآمدترین نگهبان آزادی و همچنین بازتولیدکننده خود چندگرائی است. برخورداری همگان از تأویل‌ها و تفسیرهای گوناگون، زوایای مسائل و قضایای اصلی را روشن می‌کند و گفتمان روشنگر را به جریان می‌اندازد. در همین راستا است که عده‌ای جامعه مدنی را منحصر به بخشی از جامعه در دوران خاصی از رشد و توسعه آن می‌بینند. این عده از وجود سه حوزه یا قلمرو صحبت می‌کنند که عبارتند از:

- ۱- حوزه یا قلمرو فردی / خصوصی یا خانوادگی.
- ۲- حوزه یا قلمرو همگانی / عرصه عمومی / گستره همگانی.
- ۳- حوزه یا قلمرو دولت / حکومت.

از بین این سه حوزه، حوزه دوم تا حدی مستقل از دو حوزه دیگر دیده می‌شود و در عین حال که می‌تواند واسطه و میانجی بین حوزه‌های اول و سوم باشد، معادل و منطبق بر جامعه مدنی نیز شمرده می‌شود. اینجا است که رابطه و علقه قوی دیگری بین دموکراسی راستین و جامعه مدنی به چشم می‌خورد. چون فقط در دموکراسی‌های راستین، وجود و حضور «عرضه عمومی» قابل تحمل است. لذا جامعه مدنی تنها در دموکراسی واقعی نشو و نما می‌یابد. این برداشت از جامعه مدنی را عده‌ای از اندیشمندان سیاسی که سهم چشمگیری در ایجاد و تدوین «نظریه قرارداد اجتماعی» دارند (هابز، لاک، روسو، مونتسکیو هگل) به وجود آورده‌اند. از این دیدگاه جامعه مدنی به این علت از حکومت سوا دیده می‌شود که در حکومت فعالیت‌های مالی و سوادگرانه انجام می‌پذیرد، ولی جامعه مدنی پدیده‌ای اخلاقی و تعدیل‌کننده تلقی می‌شود. قلمرو یا گستره همگانی محل‌گردهمایی و تشکیل‌کنانی است که دغدغه تأمین و نگهداری از دستاوردهای مدنی یا آزادی‌ها و هویت‌های فردی و جمعی را دارند. جامعه مدنی در واقع سبب ساز پیوند و جوش خوردن حکومت و جامعه دموکراتیک است تا استواری و انسجام نظام اجتماعی را با سازگارتر کردن عناصر تشکیل‌دهنده آن بیشتر و محکم‌تر کند. از این روست که جامعه مدنی را هرگز نباید در تقابل با حکومت پنداشت، بلکه می‌توان آن را کارگزار تداوم و استمرار بخشیدن به عملکردهای پخته حکومت دانست. جامعه مدنی نه تنها از اخلاق و قانون که «خرد جمعی» متبلور شناخته می‌شوند تغذیه می‌کند، بلکه موجودیت و عملکرد خود آن، پشتوانه ساماندهی اجتماعی است که با تحکیم مبانی چندگرایی، تساهل و شکیبایی، رشد و نمو اندیشه‌های گوناگون و تعاطی افکار را بارورتر می‌سازد. پس جامعه مدنی نه تنها حکومت ستیز نیست، بلکه از یک دیدگاه (تافلر، ۱۳۷۱، صص ۴۱۳-۴۱۴) کارگزار / وسیله استخدام ساخت سوم یا تکمیلی حکومت [دولت] / قدرت؛ یعنی «دانایی» به شمار می‌رود.

نظریه پردازان دبستان فرانکفورت هم از «آدورنو» گرفته تا «هابرماس» به عملکرد این حوزه یا قلمرو، توجه وافری داشته‌اند. چندان که برخی از منتقدان این گرایش‌های فرانکفورتی‌ها را گرایش‌هایی ارتجاعی قلمداد کرده‌اند. چه، به نظر می‌رسد که آنان برای زمان‌های گذشته، یعنی ادوار اولیه سرمایه‌داری حسرت می‌خورند که در آن‌ها عرضه عمومی / جامعه مدنی، امکان نقد و بررسی مستقل و شکل‌گیری افکار عمومی با برداشتهای متفاوت از برداشتهای رسمی را به وجود می‌آورد. هم اکنون «یورگن هابرماس» با طرح گستره همگانی (Public sphere) تقریباً چنین مطلبی را مطرح می‌کند و این مفهوم چیزی در حدود

همان جامعه مدنی را نشان می‌دهد. این بخش از جامعه متفاوت از جامعه سیاسی نیست، ولی متفاوت از حکومت [دولت] است. البته به فکر در دست گرفتن قدرت یا سلطه هم نیست. لذا اهداف توسعه‌گرایانه خود برای جامعه را راحت‌تر می‌تواند علنی سازد. از این رو درگذر از رشد به توسعه، نقش ارزشمند و در خور توجهی ایفا می‌کند. جامعه مدنی روانه‌گذار یا تبدیل تعداد هر چه بیشتری از تبعه به شهروندها را تسریع و تسهیل می‌کند. چه شهروند دارای حقوقی است که با احقاق آن‌ها، از تبعه متمایز می‌شود. از سه حوزه یا قلمرو یاد شده، دولت، حکومت‌کنندگان، همواره ابزارها یا سازوکارهای لازم برای تأدیه حقوق خویش را در اختیار داشته‌اند، اما مردم، حکومت‌شوندگان، برای استفاده از حقوق خود به چنین ابزارها و سازوکارهایی دسترسی نداشته‌اند که جامعه مدنی و نهادهای مربوط به آن، پرکننده همین خلاء هستند.

۳- سومین شاخص، شناخته شدن مردم به عنوان برترین و یگانه منبع قدرت دولت / حکومت است. حاکمیت و اقتدار دولت، فقط و فقط زمانی دارای مشروعیت می‌شود که اکثریت / جمهور مردم، اختیارات سیاسی خود را به دستگاه حکومتی واگذار یا تفویض کرده، همچنین هوادار و پشتیبان آن باشند. این ساخت از جامعه مدنی آشکارا می‌نمایاند که مشروعیت قدرت حکومت ناشی از دموکراسی و قرارداد اجتماعی است. البته جامعه مدنی می‌تواند با دموکراسی راستین کاملاً "منطبق باشد، ولی هر دموکراسی ضرورتاً" نمی‌تواند با جامعه مدنی تطبیق باشد. بدین‌رو در بررسی و تحلیلی که گذشت، نشان داده شد که برخی از دموکراسی‌های موجود، نمی‌توانند جامعه مدنی شمرده شوند. جامعه مدنی به جامعه‌ای گفته می‌شود که اکثر شهروندان، به ویژه اعضای گروه‌های ذینفع و ذینفوذ و کسانی که در به کار بستن قدرت مشارکت فعال دارند، نه تنها مردم را برترین و یگانه منبع قدرت بشناسند، بلکه به این امر ایمان داشته، آن را به صورت اخلاق‌کنترل‌کننده کلیه رفتارها و کردارهای خویش درآورند. یعنی وجدان فردی آنان به اندازه‌ای رشد کرده باشد که دست‌کم از لحاظ حقوقی و در برابر قانون، کلیه شهروندان را با همدیگر و با خودشان برابر و یکسان بدانند. چه جوهر مدنیّت، پروراندن انسان‌های مدنی الطبع، یعنی کسانی است که وجدان اجتماعی آنان، ضعیف‌تر از وجدان فردیشان نباشد. همان حق و حقوقی را که برای خود قائلند. برای دیگران نیز قائل باشند و بر اساس چنین باوری، داوری و عمل بکنند. در این باره از لحاظ روانشناسی به تحلیل‌های «کولبرگ» (روایت ۱۹۹۰، ص ۶۸-۶۶) می‌توان اشاره کرد که با نظریه پردازی‌های اخیر خود «رشد وجدان فرد» را معیار و مبنای تشخیص و تفکیک مراحل

گونگون رشد فرد یا جامعه از یکدیگر و همچنین جوامع از همدیگر می‌شمارد.

۴- چهارمین شاخص، ریشه در تمدن / مدنیت / فرهنگ مادی جامعه داشتن است. چنانکه «هگل»، «فرگوسن»، «مارکس» و عده‌ای از اندیشمندان انگلیسی و فرانسوی از سده هیجدهم به این طرف پیام زیر را داده‌اند: «...نهایت اینکه تشریح جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جستجو کرد» (باتومور، ۱۳۶۶، ص. ۱۱). آزادی‌های اجتماعی و سیاسی نمی‌توانند تحقق یابند، مگر آنکه حداقلی از عدالت اجتماعی در جامعه پیاده شود. یعنی هرگاه بدون اصلاح و تعدیل چارچوب اقتصاد سیاسی مثلاً "ایجاد تساوی فرصتها" (Equal Opportunities) آزادی‌های اجتماعی و سیاسی داده شوند، بدیهی است که فقط در انحصار سردمداران گروه‌های ذینفع و گروه‌های فشار به کار گرفته می‌شوند. از این رو آزادی‌های فردی، آزادی‌های مدنی و شکوفایی استعدادها فقط در مرحله شعار و با در مرحله تزیینی باقی می‌مانند. تساوی فرصت‌ها عبارت است از ایجاد امکانات یکسان برای همگان به منظور بهره‌گیری از توانایی‌ها و استعدادهای آنان در تعیین سرنوشت جامعه. حتی پیشرفته‌ترین جوامع سرمایه داری غرب که داعیه استقرار پیشرفته‌ترین سیستم‌های دموکراسی لیبرال را نیز داشته‌اند، طی از سرگذراندن نخستین موج مارکسیسم، خواهی نخواهی تن به انجام چنین اصلاحاتی داده‌اند. این جوامع با اقدام به ایجاد فرصت‌های مساوی و تأمین وضع زندگی اقشار آسیب‌پذیر اجتماع، هر کدام نوعی از تعدیل - برقراری «خط فقر»، راه انداختن سیستم‌های گوناگون امداد یا رفاه اجتماعی، دایر ساختن سیستم‌های تأمین اجتماعی، تأسیس انواع بیمه‌ها و... - را پشت‌بند و پشتوانه آزادی‌های فردی ساخته‌اند. استفاده از استقرار سیستم‌های اجتماعی و سیاسی از این قبیل بوده که آزادی را در کشورهای اروپایی نهادینه ساخته است (لاسکی، ۱۳۵۳، ص ص ۳۴۶-۳۱۳). چنین اصلاح یا تعدیلی دست کم دو نفع عمده را عاید جامعه می‌کند. اول اینکه حفاظت و حراست از دستاوردهای اقلیت کاملاً مرفه جامعه را با جامعه عمل پوشاندن بر تزه‌های معروف «اتلی» نخست وزیر اسبق انگلیس و «کندی» رئیس جمهور پیشین آمریکا، ممکن می‌سازد. دوم اینکه با گسترانیدن حوزه پارگیری و استفاده از استعدادهای و استخدام بر مبنای شایستگی، مبنای نظام اجتماعی را با تغذیه از شایسته‌سالاری (meritocracy)، تحکیم و تقویت می‌کند.

در جامعه مدنی ایجاد، حفظ و تنظیم مناسبات بین نهادهای مسئول و عهده دار بکار بستن حقوق و آزادی‌های سیاسی یکی از وظایف حکومت / دولت است. جامعه‌ای متمدن خوانده می‌شود که در آن حق و حرمت کلیه نهادها (شخصیت‌های حقوقی) و افراد (شخصیت‌های

حقیقی) محفوظ و محترم باشد. سازمان‌های گوناگون توسط شهروندان آگاه و با وجدان، پدید آیند تا از اعمال تبعیض و تجاوز به حقوق فرودستان و اقشار آسیب‌پذیر جامعه مانند کودکان، از کار افتادگان، اقلیت‌ها، زندانیان، پناهندگان، زنان و... جلوگیری کنند. اصولاً فلسفه و علت وجودی جامعه مدنی (مدنیت / انسانیت) در پیدایی و نهادینه شدن حس دیگر خواهی / غیر دوستی (altruism) نهفته است [مفهوم: تو که از محنت دیگران بی‌غمی - نشاید که نامت نهند آدمی]. به همین دلیل هم هست که بحث درباره جامعه مدنی حتی با برداشت محدود، با برداشته شدن گام‌های دوم و سوم طی و تدوین «نظریه قرارداد اجتماعی» پدید آمده است. انسان‌ها اگر فقط در پاسخ به ندای سائقه‌ها دور هم گرد آیند (فردی، روانشناسانه، هابزی و جبری دیدن قضیه) هنوز از جامعه مدنی چه به مفهوم محدود و چه به مفهوم وسیع، خبری نیست. ولی هرگاه از روی میل، رضا و رغبت (جمعی، جامعه‌شناسانه، لاکبی و داوطلبانه دیدن قضیه) وارد قرارداد اجتماعی شوند، تشکیل جامعه مدنی با برداشت محدود، سرآغاز تشکیل جامعه مدنی با برداشت وسیع می‌شود. در جامعه مدنی نوع اول سرکشی هر فرد از هنجارهای جامعه را فرد قلدرتر دیگر (در مواردی هم «اخلاق») سرجایش می‌نشانند و در جامعه نوع دوم، «قانون» ایجاد و حفظ نظم و امنیت را به انجام می‌رسانند. وقتی مردم اراده، داوری و اقدام خود را به اختیار، به حاکم یا هیأت حاکمه‌ای وا می‌گذارند، امکانات و مبانی فکری تشکیل دموکراسی نمایندگی و نخستین نوع جامعه مدنی تحقق می‌پذیرد. در مراحل متکامل‌تر و متعالی‌تر رشد و توسعه اجتماعی است که اصیل‌ترین وجه ارتباط بین دو مفهوم مورد بحث، پدیدار می‌شود و رفته رفته موجبات قانونی و مبانی وجدانی و اخلاقی تشکیل دموکراسی مشارکت و جامعه مدنی با برداشت وسیع را فراهم می‌آورد.

طی ادامه و مسیر تکامل نظریه قرارداد اجتماعی، همان طوری که در نظریات «روسو» و «مونتسکیو» ملاحظه می‌شود، اخلاق و قانون، مبانی اجتماعی شدن افراد تلقی می‌شوند که مجموع و برآیند این‌ها «آداب زندگی اجتماعی» را به وجود می‌آورند. آداب زندگی اجتماعی هم اخلاقیات و قوانین را باز تولید می‌کنند. بسیاری از فلاسفه جدید از «کانت» تا «راولز»، آداب زندگی اجتماعی، به ویژه آزادی را برای فرد خواسته‌اند، چنان که از حفظ و پاسداری گوهر فردیت انسان و رعایت حریم حرمت و خلوت هر فرد انسانی سخن گفته‌اند. در حالی که برخی دیگر از شأن و حیثیت انسانی (انسانیت / مدنیت) که از پاسداری حقوق فردی و حقوق جمعی حاصل می‌شود، صحبت می‌کنند، تجربه‌های تاریخی نشانگر زیان بار بودن اتخاذ مواضع افراطی است. یعنی چه فرد - باووری افراطی و چه جمع - باووری افراطی

هم به دموکراسی و هم به جامعه مدنی فرد در این سیستم‌ها آسیب جدی می‌رسانند. البته همان طور که گذشت، تردیدی نیست که میان دموکراسی آرمانی و دموکراسی‌های عملاً موجود تفاوت‌های فراوانی وجود دارند. از این رو به انواع دموکراسی‌های عملاً موجود اشاره شد و مشخص گردید که نوع اول (دموکراسی خلقی) و نوع دوم (دموکراسی نمایندگی) همخوانی چندانی با جامعه مدنی ندارند و نوع سوم (دموکراسی مشارکتی) است که امکان پذیرایی و بالندگی جامعه مدنی را بیش از انواع دیگر فراهم می‌آورد.

نتیجه‌گیری

با در نظر گرفتن پیش شرط‌های پیدایی و پیاده شدن دموکراسی و همچنین خصیصه‌ها یا شاخص‌های جامعه مدنی که در این تحلیل از آن‌ها یاد شد، ممکن است به نظر برسد که هیچ کدام از مفاهیم یا نهادهای فوق را دست کم در کوتاه مدت و به راحت نمی‌توان به واحدها یا قلمروهای سیاسی دارای اوضاع جغرافیایی و شرایط تاریخی متفاوت از خاستگاه‌های این سیستم‌های سیاسی انتقال و تسری داد. ولی از آنجایی که امروزه در جایگزین شدن «نسبیت فرهنگی» به جای «موجبیت فرهنگی» کمتر تردیدی بر جای مانده و اغلب اندیشمندان در این مورد به تعاطی افکار و وحدت نظر رسیده‌اند، می‌توان گفت که کاربرد ارزش‌های نوین و مدنی را نباید به سبب خاستگاه جغرافیایی یا ملازمت آغازین آن‌ها با فرهنگ‌های خاستگاهی خود، محدود به جوامع خاصی پنداشت. آزادی، نهادهای دموکراتیک و ارزش‌های مدنی می‌توانند در همه جوامع ریشه بدوانند، متها مدت یا زمان جا افتادن و فراگیر شدن آن‌ها طولانی تر می‌شود. این مسأله در جوامع در حال توسعه، با دشواری‌ها و پیچیدگی‌های بیشتری هم روبرو می‌شود. ولی به هر حال با صرف مدت دراز تری استقرار دموکراسی و جامعه مدنی و استفاده از دستاوردهای آن‌ها عملی است.

با توجه به آنچه در تحلیل رابطه‌های مثبت و منفی بین دموکراسی و جامعه مدنی و شناخت ویژگی‌ها و خصیصه‌های این دو مفهوم گذشت، باید تصریح و تأکید شود که جامعه مدنی برای محدود کردن اختیارات دولت / حکومت و مقابله با عملکرد آن نیست. بلکه با برداشت و استفاده درست از آن، می‌توان جامعه مدنی را به صورت یار و یاور حکومت درآورد. چه، ایجاد جامعه مدنی نوعی رفورم (اصلاح اجتماعی) برای پیش‌بینی پذیر ساختن رفتار، به ویژه رفتار سیاسی مردم است که همین، خود می‌تواند بزرگ‌ترین و بهترین خدمت برای حکومت به شمار رود. دیگر اینکه به بیان «تافلر» با استخدام «دانایی» تعیین راهبردها برای نیل به

اهداف اصلی دولت را با صرف کمترین هزینه به انجام می‌رساند. نکتهٔ اخیر تا اندازه‌ای اهمیت دارد که وی آشکارا می‌نویسد: «...ممکن است حتی چنین استدلال شود که در چنین لحظه‌ای است که دولت متولد می‌گردد. یعنی آنکه، تا این زمان تنها شکل‌هایی جنینی و نیمه کامل از دولت وجود داشته است. به سخنی کوتاه، دولت کامل نخواهد شد مگر اینکه هر سه ابزار اساس کنترل اجتماعی را تحت فرمان گیرد: دانایی و ثروت و خشونت بالقوه» (تافلر، ۱۳۷۱، ص. ۴۱۴). بی سبب نیست که در برخی از جوامع امروزی، حتی به معرفی و تشکیل جامعه مدنی از بالا، اقدام می‌شود. چون تمام توش و توان قدرت مرکزی مصروف این می‌شود که کنترل اجتماعی را به حداکثر خود برساند. از طرف دیگر مردم جوامع معاصر نیز به دنبال دستیابی به دستاوردهای مدنی در همین راه گام بر می‌دارند. لذا درست همانند تجربه وارد کردن نهادهای مشروطیت و جمهوریت در تاریخ معاصر جوامع در حال توسعه، اگر در انجام این کار توفیقی حاصل نشود، دیر یا زود هم تشکیل دموکراسی و هم جامعه مدنی و نهادهای مربوط به آن‌ها از سوی لایه‌ها و اقشار پایین اجتماع مورد مطالبه قرار می‌گیرند و این حکم زمان است، به ویژه در دنیایی که «انقلاب تکنوترونیک» با فراهم سازی سریع‌ترین ارتباطات، بیشترین حجم اطلاعات را در اختیار همگان می‌گذارد. مرکز ثقل یا گرانیگاه تمام این پیشرفت‌ها و دستاوردها، ایجاد تحول شتاب‌گیر در کمیت و کیفیت فراگیری مردم است که به سرعت و در تمامی رخصاره‌های اجتماعی خود را می‌نمایاند.

منابع

□ فارسی:

- ۱- با تومور، تام، جامعه شناس سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی. (تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۶).
- ۲- تافلر، آلوین، جابجائی قدرت، ترجمه: شهیندخت خوارزمی. (تهران: نشر خصوصی، ۱۳۷۱).
- ۳- جمعی از نویسندگان، جامعه مدنی و ایران امروز، (تهران: انتشارات نقش و نگار، ۱۳۷۷).
- ۴- لاسکی، جی، هارولد، مقدمه‌ای بر سیاست، ترجمه: منوچهر صفا. (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۷).
- ۵- لاسکی، جی، هارولد، سیر آزادی در اروپا، ترجمه: رحمت الله مقدم مراغه‌ای (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۳).
- ۶- مکفرسون، کرافورد پرو، زندگی و زمانه دموکراسی لیبرال، ترجمه: مسعود پدram. (تهران: نشرنی، ۱۳۷۶).
- ۷- هودسن، کاترسکلر، حکومت مردم، ترجمه: اداره اطلاعات آمریکا، (واشنگتن: انتشارات دانشگاه آمریکن، ۱۹۶۵).

□ انگلیسی

- 8- Abramovitz Moses and Eliesberg Vera, The Growth of Public Employment in Great Britain, (Princeton: Princeton University Press, 1957).
- 9- Badie Bertrand and Birnbaum Pierre, The Sociology of the State, (Chicago and London : The university of Chicago Press, 1983).
- 10- Barker Ernest, The Development of Public Services in Western Europe, (London: Oxford University Press, 1944).

- 11- Birnbaum Pierre, "Institutionalization of Power and Integration of Ruling Elits: A Comparative Analysis" , European Journal of Political Research,1978.
 - 12- Crewe Ivor, Elites in Western Democracy,(London:Croom Helm,1974).
 - 13- Dahi Robert, Democracy and its Critics, (New Haven: Yale University Press, 1989).
 - 14- Edwards David V,The American Political Experience, (Englewood cliffs, NI: Prentice - Hall,1985).
 - 15- Etzioni - Halevy,Eva, Bureaucracy and Democracy: A Political Dilemma, (Boston: Routledge and kegan Paul, 1985).
 - 16- Gladden Edgar,Civil Services of the United Kingdom, 1855-1970, (London:Cass,1967).
 - 17- Guttman W.L., "Elite Recruitment and Political Leadership in Britain and Germany since 1950: a Comparative Study of MPs and cabinets",in Philip Stanworth and Anthony Giddens,Elites and Power in British Society,(Cambridge, England: Cambridge University Press,1974).
 - 18-Hannan Michael T. and Carroll Glenn, "Dynamics of Formal Political Structure: An Event - History Analysis",American Sociological Review, Vol.46,No.1, February 1981.
 - 19-Macionis. John J., Sociology,(Englewood Cliffs. NJ: Prentice - Hall, 1978).
 - 20- Mac Kenzie William and J.Grave, Central Administration in Britain, (London: Longman,1957).
 - 21- Roberts David, The Victorian Origins of the British Welfare State, (New Haven: Yale University Press,1960).
 - 22- Scaff, Lawrence A., "Max Weber and Robert Michels",American Journal of Sociology, Vol.86,No.6,May 1981.
 - 23- Schumpeter,Joseph A., Capitalism, Socialism and Democracy, (New
-

York: Harper Torchbooks, 1950), 3 rd.ed.

24- Self Peter, Administrative Theories and Politics, (London: Allen and Uniwin, 1973).

25- Urry John and Wakeford, Power in Britain, (London: Heinemann, 1973).

26- White Stephen, Reason, Justice and Modernity, (Cambridge: Cambridge University Press, 1990).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی